

[أنحای ریای در عمل 1](#_Toc55912738)

[نوع دهم 2](#_Toc55912739)

[اعجاب 2](#_Toc55912740)

[خطور قلبی 2](#_Toc55912741)

[ریا در ترک ضدّ 2](#_Toc55912742)

[مسأله 9 (ریای متأخّر) 3](#_Toc55912743)

[فرع (حکم شک در ریایی بودن عمل) 4](#_Toc55912744)

[نظر صاحب عروه (بطلان عمل) 4](#_Toc55912745)

[مناقشه أول (عدم تحقّق شک در امور وجدانی) 4](#_Toc55912746)

[جواب از مناقشه أول 5](#_Toc55912747)

[مناقشه دوم (جریان استصحاب در برخی فروض) 5](#_Toc55912748)

[مسأله 10 (عجب) 6](#_Toc55912749)

[معنای عجب 6](#_Toc55912750)

[روایات دالّ بر حرمت عجب 8](#_Toc55912751)

[روایت أول 8](#_Toc55912752)

**موضوع**: مسأله 8 (أنحای ریای در عمل) و 9 و 10/نیت /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در رابطه با أنحای ریا در عمل بود ک در جلسه قبل ادامه نوع سوم یعنی ریای در أجزای واجب تا نوع نهم مورد بررسی قرار گرفت.

## أنحای ریای در عمل

بحث راجع به حرمت ریا و مبطل بودن آن نسبت به عبادات بود که أنحای آن را ذکر نمودیم.

گاهی علما تعبیر به «سمعه» می کنند که همان ریا است و به این جهت در لغت تعبیر به «سمعه» می شود که داعی و انگیزه بر عمل این است که مردم بشنوند که مثلاً او نماز شب می خواند و ریا به لحاظ این است که مردم ببینند او نماز شب می خواند ولی به هر حال هر دو مصداق جامع ریا بوده و حرام و مبطل عبادت است.

## نوع دهم

### اعجاب

صاحب عروه می فرماید: «العاشر أن يكون العمل خالصا لله لكن كان بحيث يعجبه أن يراه الناس و الظاهر عدم بطلانه أيضا كما أن الخطور القلبي لا يضر خصوصا إذا كان بحيث يتأذى بهذا الخطور و كذا لا يضر الرياء بترك الأضداد‌»

کسی برای خدا نماز می خواند و هیچ گاه برای مردم نماز نمی خواند، ولی حال که زحمت می کشد و نماز شب می خواند به صدد استفاده بهینه از نماز شب است و لذا هنگام بلند شدن از خواب، سر و صدا می کند تا مردم متوجّه شوند ولی ریا حتّی یک درصد در خواندن نماز شب او تأثیری ندارد و محرّک او نیست و اگر أمر خدا باشد نماز شب می خواند و اگر أمر خدا نباشد نماز شب نمی خواند؛ ولی حال که أمر خدا انگیزه شده که نماز شب بخواند، دوست دارد که مردم متوجّه شوند؛ حال یا مقدّماتی برای متوجّه شدن مردم فراهم می کند و یا مقدّماتی فراهم نمی کنند ولی دوست دارد مردم به صورت اتّفاقی متوجّه شوند. این فرض مبطل نیست زیرا أدله مبطلیّت ریا در فرضی است که ریا داعی بر عمل باشد.

### خطور قلبی

**صاحب عروه می فرماید**: «كما أن الخطور القلبي لا يضر خصوصا إذا كان بحيث يتأذى بهذا الخطور»؛ برخی در هنگام نماز به ذهنشان خطور می کند که «چه خوب است مردم بفهمند که من نماز می خوانم» ولی صرفاً خطور است. حتّی این حالت که دوست داشته باشد مردم بفهمند وجود ندارد و دوست ندارد مردم متوجّه شوند ولی این معنا به ذهنش خطور و خلجان می کند و چه بسا از این خطور نفسانی ناراحت می شود که این فرض قطعاً حرام نیست بلکه ناراحت شدن از خطور قلبی، خود دلیل بر خلوص این شخص است.

### ریا در ترک ضدّ

**صاحب عروه می فرماید:** «و كذا لا يضر الرياء بترك الأضداد‌»؛ گاهی افراد در ترک ضدّ عبادت ریا می کنند؛ مانند این که از مجلسی که در آن حرف های لغو زده می شود به داعی ریا بیرون می آید، تا به مردم بفهماند که «ما جزء کسانی هستیم که مصداق آیه الذین هم عن اللغو معرضون هستند» و بعد از بیرون آمدن از مجلس، نماز می خواند که در این فرض، نماز خواندن به داعی ریا نیست و صرفاً ترک مجلس لغو به داعی ریا است (یعنی برای او فرقی نمی کند که بعد از بیرون آمدن از مجلس مردم بفهمند که او مشغول استراحت شد یا مشغول نماز شد)؛ این نماز مبطل نخواهد بود؛ زیرا هر چند ریای مذکور ریای توصّلی بوده که ما همچون مرحوم داماد -بر خلاف مرحوم خویی- حرام می دانیم، ولی ربطی به نماز ندارد مگر این که در اشتغال به نماز با ترک مجلس ریا صورت بگیرد و بخواهد به مردم بفهماند که «ببینید چه مؤمن کاملی هستم که مجلس لغو شما را ترک کردم و مشغول نماز شدم» و که این ریا موجب بطلان نماز می شود.

**تذکّر:** اشتغال به ضدّ عین ترک ضدّ آخر نیست و اشتغال به قیام عین ترک جلوس نیست و وجود عین عدم نیست بلکه مقارن با عدم است.

# مسأله 9 (ریای متأخّر)

الرياء المتأخر لا يوجب البطلان‌بأن كان حين العمل قاصدا للخلوص ثمَّ بعد تمامه بدا له في ذكره أو عمل عملا يدل على أنه فعل كذا‌

**صاحب عروه فرموده است**: ریای متأخّر مبطل نیست مثل این که نماز شب بخواند و در روز بین مردم بگوید «ما نمی دانستبم نماز شب انسان را تشنه می کند» و دائم آب بخورد تا به مردم بفهماند که دیشب نماز شب خوانده است. این ریا مبطل نیست، زیرا ریای مبطل این است که ریا داعی بر عمل باشد «عمل ریاءً» و ظاهر ریا این است.

**ممکن است گفته شود:** در روایت مسعدة بن زیاد راجع به ریا چنین ذکر شده است: أَبِي ره قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ (حمیری) عَنْ هَارُونَ بْنِ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص سُئِلَ فِيمَ النَّجَاةُ غَداً قَالَ إِنَّمَا النَّجَاةُ فِي أَنْ لَا تُخَادِعُوا اللَّهَ فَيَخْدَعَكُمْ فَإِنَّهُ مَنْ يُخَادِعِ اللَّهَ يَخْدَعْهُ وَ يَنْزِعْ مِنْهُ الْإِيمَانَ وَ نَفْسَهُ تخدع [يَخْدَعُ و [زائد لَوْ بشعرة [يَشْعُرُ قِيلَ لَهُ فَكَيْفَ يُخَادِعُ اللَّهَ قَالَ يَعْمَلُ بهما [بِمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ يُرِيدُ بِهِ غَيْرَهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي الرِّيَاءِ فَإِنَّهُ الشِّرْكُ بِاللَّهِ إِنَّ الْمُرَائِيَ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءٍ يَا كَافِرُ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا خَاسِرُ حَبِطَ عَمَلُكَ وَ بَطَلَ أَجْرُكَ فَلَا خَلَاصَ لَكَ الْيَوْمَ فَالْتَمِسْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ‌[[1]](#footnote-1) یعنی کسی به أمر خدا عمل می کند و سپس ریا می کند. و لذا ریای متأخّر طبق این روایت حرام است.

**در جواب می گوییم**: أولاً، بر فرض حرام باشد دلیل بر مبطل بودن نیست و بحث در مبطلیّت است. ثانیاً، مراد از «ثمّ» در این روایت «ثمّ» ترتّب زمانی نیست زیرا این که به داعی الاهی عملی را انجام دهد و بعد از آن داعی ریا پیدا کند متعارف نیست؛ مثل اینکه نماز شب برای خدا بخواند و در روز بگوید «شما به یک نماز شب خوان وام نمی دهید؟!». ریای متأخّر خلاف متعارف است ولذا مراد از «ثمّ» ترتّب رتبی است؛ یعنی به آنچه خدا أمر کرده است عمل می کند ولی به جای این که داعی او خدا باشد داعی او ریا است. و داعی ریایی پس از عمل نیست زیرا داعی أمری است که سابق بر عمل است و بعد از تحقّق عمل، دیگر داعی و انگیزه مطرح نیست.

اگر تعبیر به شکل «ثمّ یرائی» می بود دلالتش خوب بود ولی تعبیر «ثمّ یرید» به معنای داعی و انگیزه بر عمل است که سابق بر عمل است و متأخّر از عمل نیست و داعی بر عمل به معنای انگیزه ای است که انسان به خاطر آن، عمل را انجام می دهد.

## فرع (حکم شک در ریایی بودن عمل)

**مرحوم صاحب عروه در بحث وضو فرعی را مطرح می کنند که مناسب است اینجا مطرح شود**؛ «إذا شك حين العمل في أن داعيه محض القربة أو مركب منها و من الرياء فالعمل باطل لعدم إحراز الخلوص الذي هو الشرط في الصحة»[[2]](#footnote-2): گاهی انسان شک می کند که عمل او ریایی است یا نه، در اینجا چه باید کند؟ مثلاً گاهی با عده ای به سفر می رود و برای نماز شب وضو می گیرد ولی نمی داند این وضو و این نماز شب ریایی است یا نه، که اگر ریایی باشد نماز صبحی که با آن وضو می خواند باطل خواهد شد.

### نظر صاحب عروه (بطلان عمل)

**صاحب عروه فرموده اند:** خلوص که شرط در صحت نماز است احراز نمی شود و لذا عمل باطل است.

### مناقشه أول (عدم تحقّق شک در امور وجدانی)

**مرحوم خویی فرموده اند:** أصلاً غیر از وسواس، همچون شکی نمی کند؛ مگر می شود انسان در وجدانیات خود شک کند. آیا می توان گفت که «شک دارم قاطع هستم یا نه»؟ قطع، در نفس انسان حاضر است و انسان به آن علم حضوری دارد و نمی شود در چیزی که علم حضوری به آن وجود دارد شک را تصویر کرد. داعی ریایی نیز در نفس است که انسان به آن علم حضوری دارد و شخص عادی نسبت به آنچه در نفسش است شک نمی کند. در فرعی که شخص شک می کند که آیا شاکّ در عدد رکعات هستم یا ظنّ به عدد رکعات دارم، گفته می شود که این شخص در واقع شک دارد و اگر شک نداشت و ظنّ می داشت این گونه نمی گفت و مثل مرحوم خویی در این فرع این گونه می گویند.

#### جواب از مناقشه أول

به نظر ما این فرمایش مرحوم خویی صحیح نیست و شک در وجدانیات اختصاصی به وسواس ندارد؛ گاهی ما فی الضمیر برای خود انسان مخفی است، هر چند این ها در نفس حاضر اند ولی التفات تفصیلی به آن حاصل نمی شود و حتّی گاهی انسان شک می کند که صدایی می شنود یا نمی شنود، که بالوجدان این مطلب گاهی حاصل می شود. و گاهی انسان شک دارد که نسبت به زید حسادت دارد یا نه و حسادت نیز أمری نفسانی است. حال آیا مرحوم خویی در مورد حسادت نیز مطلب مذکور را بیان می کنند؟! انصافاً انسان در وجود حسد در درون خود شک می کند با این که معنای حسد را می داند؛ مثلاً می گوید: «فلانی عجب آدم پولداری است» ولی نسبت به ما فی الضمیر خود شک دارد و نسبت به ما فی الضمیر خود واقف نیست.

گاهی انسان با انگیزه هایی کار را انجام می دهد و بعداً متوجّه می شود که چه انگیزه ای داشته است. مثلاً نظر به وجه و کفین أجنبیه بدون شهوت جایز است ولی افرادی هستند که شک می کنند نظر آن ها با شهوت است یا بدون شهوت است و واقعاً هم نمی دانند و در ما فی الضمیر خود شک می کنند.

پس ممکن است که انسان در ما فی الضمیر خود شک کند، مخصوصاً ریا که شرک خفی است و اختصاصی به ریای در أصل عمل ندارد و شامل ریای در خصوصیات نیز می شود؛ مثلاً در سفر نماز أول وقت می خواند و شک می کند که برای فراموش نکردن نماز و راحت شدن خود، أول وقت نماز می خواند یا به این جهت، أول وقت نماز می خواند که پیش دوستان خود کم نیاورد. پس این اشکال مرحوم خویی وارد نیست.

### مناقشه دوم (جریان استصحاب در برخی فروض)

اشکال دوم مرحوم خویی که آقای سیستانی نیز بیان فرموده اند، این است که: قصد قربت و عدم ریا معتبر است و خلوص به معنای قصد قربت با عدم تشریک ریا است؛ گاهی در وجود أصل داعی قربی شک می کند که اگر واقعاً شک غیر وسواسی باشد نمی توان قاعده فراغ را جاری کرد زیرا قاعده فراغ مربوط به بعد از عمل است و لذا اگر شک می کند نماز شبی که امشب می خواند صد در صد به خاطر خدا یا صد در صد به خاطر مردم و یا پنجاه درصد به خاطر خدا و پنجاه درصد به خاطر مردم است، نمی تواند حکم به صحّت آن کند و أصلی نداریم که معیّن کند صد در صد به خاطر خدا نماز می خواند، بلکه أصل عدم تحقّق داعی قربی است.

لکن اگر أصل عمل را به داعی صد در صد قربی انجام می دهد و احتمال بدهد داعی ریایی مستقل در کنار آن وجود دارد یا احتمال بدهد داعی ریایی در خصوصیات مثل نماز در أول وقت و نماز در مسجد، وجود داشته باشد، أصل عدم داعی ریایی است. اینجا با استصحاب، صحت عمل اثبات می شود به این بیان که اصل نماز به داعی الاهی انجام شد و استصحاب می گوید داعی ریایی در کنار آن به أصل نماز یا به خصوصیات نماز نبود.

**مطلبی که اضافه می کنیم این است که:** ممکن است در برخی موارد در خود عمل نیز استصحاب کنیم؛ مثل این که ابتدای عمل داعی الاهی داشت و احتمال طروّ ریا در أثنای عمل را بدهد؛ که در اینجا استصحاب عدم ریا و استصحاب بقای خلوص (در صورتی که همچون صاحب عروه خلوص را شرط بدانیم) جاری می شود.

البته اگر بعد از عمل شک کنیم که به داعی قربی انجام دادیم یا به داعی ریایی بوده است قاعده فراغ جاری می شود.

# مسأله 10 (عجب)

العجب المتأخر لا يكون مبطلا بخلاف المقارن ‌فإنه مبطل على الأحوط و إن كان الأقوى خلافه‌

راجع به عجب که گاهی مقارن با نماز یا عمل دیگر است و گاهی متأخّر است، یعنی ابتدا نماز شب می خواند و بعد از آن دچار عجب می شود؛ یک بحث راجع به حرمت آن و بحث دیگر راجع به مبطل بودن آن است.

**صاحب عروه فرموده است**: أقوی این است که عجب متأخّر یقیناً مبطل نیست زیرا حال آن از ریای متأخّر بدتر نیست. و أقوی این است که عجب مقارن نیز مبطل نیست.

**أما بحث حرمت فرق می کند**؛ برخی از فقها ملتزم شده اند که عجب حرام است؛ از جمله مرحوم خویی در بحث صلاة، حرام دانسته ولی در بحث وضو حرام ندانسته است. مرحوم حکیم نیز عجب را حرام دانسته و صاحب وسائل جلد 1 صفحه 98 عنوان «بَابُ تَحْرِيمِ الْإِعْجَابِ بِالنَّفْسِ وَ بِالْعَمَلِ وَ الْإِدْلَالِ بِهِ‌» را بیان می کند و روایاتی که دال بر حرمت عجب است را بیان می کنند.

## معنای عجب

**قبل از بیان روایات مربوط به حرمت عجب، مفهوم عجب را مورد بررسی قرار می دهیم؛**

علمای أخلاق عجب را به معنای بزرگ شمردن نعمت است که شخص به خودش منتسب می کند دانسته اند؛ مثلاً وقتی نماز شب می خواند معجب به این نماز می شود، ولی نمی گوید خدا به من توفیق داد که این نماز شب را بخوانم.

گاهی این اعجاب به حدّی می رسد که بر خدای متعال منّت می گذارد و در ذهنش چنین می آید که در این عالمی که این همه بندگان کافر و فاسق اند خدا باید به ما افتخار کند که تکالیف را انجام می دهیم و أهل محرّمات نیستیم که این فرض را نوعاً حرام دانسته اند. و لذا گفته شده است که عجب، حالت نفسانیه ای است که موجب می شود انسان به خود ببالد و دارای مراتبی است و یک مرتبه این است که انسان ادلال و تدلّل به خدا کند. آقای سیستانی فرموده اند اگر به این مرتبه برسد عمل باطل است زیرا قصد قربت به معنای اضافه تذلّلیه به خدای متعال است در حالی که این اضافه، اضافه تدلّلیه است و قصد قربت متمشّی نمی شود.

پس مرتبه أول عجب این است که معجب به عمل شده و به خود می بالد که همچون أعمالی را انجام می دهیم و مرتبه اعلای آن منّت گذاشتن به خدا است و بعض صوفیه می گویند ما به جایی رسیدیم که مصداق «و اعبد ربّک حتی یأتیک الیقین» شده ایم و دیگر تکلیفی نداریم و واجب نیست نماز بخوانیم و لذا در خواندن نماز برای خدا منّت می گذارند.

**مرحوم خویی فرموده اند:** منشأ عجب، جهل و نفهمی است و ناشی از فسق نیست و لذا نمی توان عجب را حرام دانست؛ مثلاً انسانی که فقیر است و همه چیز او از خدا است و توفیق عبادت او نیز از خدا است، اگر این جهات را در نظر نگیرد و تنها به عمل خود نگاه کند که من این عمل خوب را انجام داده ام، این شخص جاهل است و نمی توان قائل به حرمت شد و صرفاً یک صفت رذیله است؛ شبیه حسادت که تا بروز در عمل خارجی انسان پیدا نکند حرام نیست و حسود تنها خود را اذیّت می کند؛ ایشان فرموده اند همان طور که حسد در نفس انسان حرام نیست، چون أصلاً اختیاری نیست، عجب نیز به همین شکل است و صفت رذیله ای در نفس انسان است که از اختیار انسان خارج است و لذا حرام نیست و انسانی که دچار جهل می شود معجب است. خود مرحوم خویی در کتاب الصلاة در همین بحث، عجب را عقلاً و نقلاً حرام دانسته اند.

ابتدا روایات مربوط به عجب را بیان می کنیم و بعد به این اشکال مرحوم خویی می پردازیم که اگر عجب خارج از اختیار باشد باید روایات دالّ بر حرمت را توجیه کرد، ولی اگر عجب اختیاری باشد نوبت به بررسی دلالت روایات بر حرمت عجب و عدم دلالت می رسد.

## روایات دالّ بر حرمت عجب

## روایت أول

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ عِبَاداً لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرُ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْغِنَى وَ السَّعَةِ وَ الصِّحَّةِ فِي الْبَدَنِ فَأَبْلُوهُمْ بِالْغِنَى وَ السَّعَةِ وَ صِحَّةِ الْبَدَنِ فَيَصْلُحُ عَلَيْهِمْ أَمْرُ دِينِهِمْ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَعِبَاداً لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرُ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَاقَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ وَ السُّقْمِ فِي أَبْدَانِهِمْ فَأَبْلُوهُمْ بِالْفَاقَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ وَ السُّقْمِ فَيَصْلُحُ عَلَيْهِمْ أَمْرُ دِينِهِمْ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَلَيْهِ أَمْرُ دِينِ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِي فَيَقُومُ مِنْ رُقَادِهِ وَ‌ ‌لَذِيذِ وِسَادِهِ فَيَتَهَجَّدُ لِيَ اللَّيَالِيَ فَيُتْعِبُ نَفْسَهُ فِي عِبَادَتِي فَأَضْرِبُهُ بِالنُّعَاسِ اللَّيْلَةَ وَ اللَّيْلَتَيْنِ نَظَراً مِنِّي لَهُ وَ إِبْقَاءً عَلَيْهِ فَيَنَامُ حَتَّى يُصْبِحَ فَيَقُومُ وَ هُوَ مَاقِتٌ لِنَفْسِهِ زَارِئٌ عَلَيْهَا- وَ لَوْ أُخَلِّي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَا يُرِيدُ مِنْ عِبَادَتِي لَدَخَلَهُ الْعُجْبُ مِنْ ذَلِكَ فَيُصَيِّرُهُ الْعُجْبُ إِلَى الْفِتْنَةِ بِأَعْمَالِهِ فَيَأْتِيهِ مِنْ ذَلِكَ مَا فِيهِ هَلَاكُهُ لِعُجْبِهِ بِأَعْمَالِهِ وَ رِضَاهُ عَنْ نَفْسِهِ حَتَّى يَظُنَّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِينَ وَ جَازَ فِي عِبَادَتِهِ حَدَّ التَّقْصِيرِ فَيَتَبَاعَدُ مِنِّي عِنْدَ ذَلِكَ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ فَلَا يَتَّكِلِ الْعَامِلُونَ عَلَى أَعْمَالِهِمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِي فَإِنَّهُمْ لَوِ اجْتَهَدُوا وَ أَتْعَبُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَفْنَوْا أَعْمَارَهُمْ فِي عِبَادَتِي كَانُوا مُقَصِّرِينَ غَيْرَ بَالِغِينَ فِي عِبَادَتِهِمْ كُنْهَ عِبَادَتِي فِيمَا يَطْلُبُونَ عِنْدِي مِنْ كَرَامَتِي وَ النَّعِيمِ فِي جَنَّاتِي وَ رَفِيعِ دَرَجَاتِيَ الْعُلَى فِي جِوَارِي وَ لَكِنْ فَبِرَحْمَتِي فَلْيَثِقُوا وَ بِفَضْلِي فَلْيَفْرَحُوا وَ إِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِي فَلْيَطْمَئِنُّوا فَإِنَّ رَحْمَتِي عِنْدَ ذَلِكَ تَدَارَكُهُمْ وَ مَنِّي يُبَلِّغُهُمْ رِضْوَانِي وَ مَغْفِرَتِي تُلْبِسُهُمْ عَفْوِي فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَ بِذَلِكَ تَسَمَّيْتُ.[[3]](#footnote-3)

مرتّب مؤمن نماز شب می خواند أما گاهی کاری می کنم که یک شب و دو شب، خواب بماند تا وقتی بیدار می شود از خودش بدش بیاید. و اگر بگذارم هر شب بیدار شود دچار عجب می شود که موجب هلاک او می شود. و عجب منشأ می شود که فکر کند بر همه عبادت گذاران تفوّق پیدا کرده است و از حدّ تقصیر و کوتاهی در عبادت خدا گذشته است؛ و زبان حال او چنین است که «نماز شب خواستی انجام دادیم، روزه مستحب گرفتیم و همه چیز را در جایگاه خود انجام دادیم، دیگر چه می خواهی! دیگر از ما بهتر چه کسی است»

توجّه شود که همه مثل پیامبر صلی الله علیه و آله نیست که «ما عبدناک حقّ عبادتک» بگویند (که تصویر مرتبه عجب در حقّ او متفاوت از دیگران است). برخی همین که نماز شب می خوانند دچار عجب می شوند و پیش خود می گویند که ما انسان هستیم و نمی توانیم از سر شب تا صبح مشغول عبادت باشیم و لذا همین که نماز شب را می خوانیم حقّ بندگی را أدا کرده ایم. برخی دیگر به صرف این که مرتکب فواحش نمی شوند معجب می شوند و زبان حالشان این است که «ما چه کم داریم، چه بدی داریم، ما در عمر خود یک مرتبه لب به مشروب نزده ایم».

لذا گاهی کسی در خواندن نماز شب دچار عجب می شود که «خدایا بیشتر از این دیگر می خواستی چه کار کنم!» و لازم نیست به لفظ بگوید و همین که تهِ دل او این معنا باشد که احساس می کند در انجام دستورات الاهی کوتاهی نکرده است، عجب محقّق است. و لذا مرحوم خویی فرمودند عجب اختیاری نیست زیرا سطح فکر این شخص به همین مقدار است و نمی توان سطح فکر او را عوض کرد. این شخص پیامبر و معصوم نیست که عظمت خدا را ببیند و همه نعمت ها را از خدا ببیند و این معرفت را ندارد که هر باری که برای نعمتی شکر می کند به خاطر این شکر نیز شکر دیگری لازم است چون توفیق شکر گذاری از او بوده است. لذا این شخص، شخص نادانی است و وقتی مستحبات و واجبات را انجام می دهد و در ترک محرّمات سعی می کند در دلش این گونه است که خدایا کوتاهی نکردم و دیگر چه کاری لازم بوده که انجام نداده ام!

در جلسه آینده بقیه روایات را بررسی خواهیم کرد که آیا دال بر این است که عجب، حماقت و خلاف عقل است که واقعاً هم همین طور است یا حرام است.

1. [ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، ج1، ص255.](http://lib.eshia.ir/15151/1/255/%D8%A7%D9%84%D8%B4%D8%B1%DA%A9%20) [↑](#footnote-ref-1)
2. العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج‌1، ص: 240‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص60.](http://lib.eshia.ir/11005/2/60/%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%82%D9%85%20) [↑](#footnote-ref-3)